

■ **صغری خیل فرهنگ**

سجاد کریمی برادر شهید مهندس مصطفی کریمی از شهدای لشکر فاطمیان علاقه زیادی به کار فرهنگی در حوزه معرفی شهدا دارد. شهید مصطفی کریمی یکی از نخبگان جامعه‌افغانستانی مقیم ایران و فارغ‌التحصیل رشته معماری از دانشگاه تهران بود که در زمان حمله داعش به خاک سوره به داوطلبانه راهی دفاع از حریم اهل بیت عصمت و طهارت(ع) راهی سوریه شد. مهندس شهید مصطفی کریمی از یک خانواده تحصیلکرده و داوطلبانه دانشگاهی هستند. برای و برادرانش از نخبگان دانشگاهی هستند. برای آشنایی بیشتر با سیره و منش این شهید با سجاد کریمی، برادر شهید هم‌کلام شدیم. ■■■

■ **موزه جنگ کابل**

سجاد کریمی ابتدا به معرفی مختصری از شهید می پردازد و می‌گوید: «مصطفی لیسانس مهندس معماری از دانشگاه تهران را داشت و موضوع پایان‌نامه‌اش «موزه جنگ کابل» بود. ایشان متولد سال ۱۳۶۶ بود. من چهار سالی از مصطفی کوچک‌تر هستم. ما چهار خواهر و پنج برادر هستیم. برادرم در شرف ازدواج بود که شهادت قسمتش نشد. پدرمان روحانی و مادرمان خانه‌دار است.

شهادت در خانواده کریمی‌ها مفهوم غربی نیست، ایشان به شهادت پدربزرگ و دایی‌اش که از مجانب امام خمینی(ره) بود، اشاره می‌کند و می‌گوید: «سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، پدربزرگم با امام خمینی(ره) از تباط داشت و بعد از پیروزی انقلاب، نماینده امام خمینی(ره) در شمال افغانستان می‌شود و مردم را با آرمان‌های انقلاب اسلامی در ایران و مباحث دینی و احکام شرعی آشنا می‌کند. آن روزها زمینه بیداری اسلامی در افغانستان پایه‌ریزی شده و انقلاب اسلامی ایران به کشور ما هم سرایت کرده بود. فعالیت‌های پدربزرگ و دایم‌آب، تاب و توان از منافقین گرفته بود، از این رو نقشه ترور ایشان را می‌کشند. ۱۰سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در یکی از روزها که پدربزرگ در حوزه علمیه‌ای در شمال افغانستان بود، توسط منافقین وابسته به کمونیست‌ها محاصره می‌شود و اسارت می‌کند اما بعد از اتمام مهمانش منافقین به حوزه هجوم می‌برند و برائعلی حمیدی و محمد حمیدی دایم‌آب را به شهادت می‌رسانند.»

■ **فدایی حسین(ع)**

ایشان در مورد فضای تربیتی خانواده‌اینچنین می‌گوید: «پدرم حوزوی بود. اهل مطالعه و دین. اعتقادات اسلامی داشت و همین پیشینه انقلابی خانواده در تربیت ما هم تأثیرگذار بود. مادرم بانویی مؤمن و متعهد بود و به رزق حلال خانه و نوع تربیت بچه‌ها اهمیت می‌داد. بچه‌ها زیر نظر چنین پدر و مادری رشد پیدا کردند. مادرم بچه‌ها را شیر می‌دادم با خدای خود مناجات می‌کردم و می‌گفتم ان‌شاءالله فرزندانم چون پدر و برادرم در راه اسلام شهید شوند و ماننداصحاب امام‌حسین(ع) فدایی ایشان باشند. این عای مادر ریشه در تفکرات انقلابی و مذهبی ایشان داشت. به نظر من این عاقبت‌بخیری مصطفی نتیجه تفکر پدر و دعاهای پدر و مادرم است.» برادر شهید کریمی به ارادت خانواده به امام خمینی(ره) و ولایت فقیه اشاره می‌کند و می‌گوید: «همه‌اهل خانواده به امام علاقه داشتند. همه این علاقه به تباط قبلی پدر بزرگ شهیدمان به امام مربوط می‌شد. ایشان از مریدان امام بود. پدربزرگ فعالیت زیادی برای انقلاب در کشورمان افغانستان انجام داد. وقتی کنار پدربزرگ می‌نشستم از امام و عقایدش برای ما صحبت می‌کرد.او داستان‌های زیادی را برای ما از امام روایت کرد و همین



گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیان مهندس مصطفی کریمی

مصطفی آمد اما با شهادت

محبت ایشان را به دل مانداخت. ارادت به ولایت فقیه همان بهانه‌ای بود که مصطفی را از پشت میز دانشگاه و درس و تحصیل به جبهه مقاومت کشاند.»

■ **خادم‌الحسین(ع)**

برادر شهید به چرایی حضور مصطفی در جبهه مقاومت اشاره می‌کند و می‌گوید: «مصطفی سال ۱۳۹۴ همراه با جمعی از دانشجویان در ایام اربعین حسینی راهی سرزمین عشق، کربلا شد. با توجه به اینکه این اولین

سفر آقا مصطفی به سرزمین عشق بود، هيجان و شور خاصی به این سفر معنوی داشت. آن ایام، روزهای اوج جنگ با داعش در سوریه و عراق بود و مصطفی گاهی خبرهای جنگ سوریه را از سایت‌های کانال‌های فضای مجازی و برنامه‌های اخبار تلویزیون پیگیری می‌کرد، ولی زیاد حس خاصی به این مسئله نداشت تا اینکه راهی کربلا شد. اینکه در این سفر چه به مصطفی گذشت و قرار و عهدی با امام حسین(ع) داشت، ما



درد

هر چه بود از همان کربلا آغاز شد؛ از سفری که مصطفی از قول و قرارهای عاشقانه‌اش با امام حسین(ع) هرگز صحبتی با ما نکرد. این را هم بگویم که مصطفی زمانی که در موبک مشغول خدمت بود، با پدرم تماس گرفت تا از همان جا برای دفاع از حرم برود که پدرم اجازه نداد و از ایشان خواست بر گردد و به تحصیلاتش ادامه بدهد چراکه معتقد بود «المداد العلماء افضل من الدماء الشهداء» و این شد که مصطفی به ایران برگشت

ابوالفضل‌العباس(ع) در یک موبک در ورودی کربلا خادم افتتاحی شد. او دراین موبک با یکی از خادمان عراقی که از مدافعان حرم در سوریه واز رزمندگان تیب حیدرین بود، آشنا می‌شود.

دوستش می‌گفت، من و همسفران دیگر، همان ابتدای ورودی کربلا برای استراحت وارد موبکی شدیم که مصطفی در آن خادم بود. مصطفی حال و هوای خاصی داشت. همراه با دوستانش کنارتش رفتیم و شروع به گپ‌وگفت کردیم. به او گفتیم: برویم زیارت؟! مصطفی گفت: من دیروز به زیارت رفتم. دوست دارم اینجا بمانم و خادمی زوار امام حسین(ع) را انجام بدهم. مصطفی کمی هم از رزمنده مدافع حرم عراقی برای‌مان گفت و ما هم بی‌توجه به گفته‌های مصطفی راهی حرم شدیم. بعد از اربعین به ایران برگشتیم و در طول مسیر مصطفی دیگر آن مصطفی‌قبل سفر نبود. خیلی متفاوت شده بود. این آخرین وعده دیدار ما با او بود تا اینکه خبر شهادتش را شنیدیم. و خودمان را به تشییع او رساندیم و در طول مراسم به یاد حرف‌های او در موبک کربلا افتادیم که از دست مدافع حرم عراقی‌اش می‌گفت و ما متوجه حرف‌ها و منظورش نشدیم.»

■ **مداد العلماء افضل من الدماء الشهداء**

برادر شهید می‌گوید: هر چه بود از همان کربلا آغاز شد، از سفری که مصطفی از قول و قرارهای عاشقانه‌اش با امام حسین(ع) هرگز صحبتی با ما نکرد. این را هم بگویم که مصطفی زمانی که در موبک مشغول خدمت بود با پدر تماس گرفت تا از همان جا برای دفاع از حرم برود که پدر اجازه نداد و از ایشان خواست برگردد و به تحصیلاتش ادامه بدهد چراکه معتقد بود «مداد العلماء افضل من الدماء الشهداء» و این شد که مصطفی به ایران برگشت و بعد از اتمام درس‌هایش باز هم موضوع رفتنش را با خانواده مطرح کرد. آن زمان پدر و مادر هم تا حدودی راضی شده بودند که مصطفی راهی میان‌جهاد شود. تابستان سال ۱۳۹۵ بود که مصطفی برای اولین بار راهی شد. او در همان اول لیاقت شهادت پیدا کرد و لباس شهادت را پوشید. مصطفی ۲۵مهرماه سال ۱۳۹۵ به شهادت رسید. بعد از شهادت مصطفی دو برادر، دیگرم برای ادامه راه مصطفی راهی جبهه مقاومت شدند. آنها بر این باور بودند که نباید سلاح برادرشان بر زمین بماند.»

■ **داوطلبانه در خط مقدم**

ایشان در ادامه به نحوه شهادت مصطفی اشاره می‌کند و می‌گوید: «مصطفی زمانی که دانشجو بود، در کنار درس و تحصیل ساختمان‌سازی انجام می‌داد و چند پروژه را به اتمام رساند که از ایشان به یادگار مانده است. نحوه شهادتش را از زبان دوستان و هم‌زمانش برای‌تان روایت می‌کنم. گویا ایشان برای کمک به هم‌زمانش راهی خط مقدم می‌شود، هر چند آقا مصطفی مسئولیتش نبرد مستقیم با داعشی‌ها نبود ولی داوطلبانه راهی خط نبرد مستقیم شد که حین کمک به دوست مجروحش توسط داعش از ناحیه کمر مجروح می‌شود و از بلندی به پایین پرتاب می‌شود که متأسفانه بعد از سقوط از ارتفاع هم آسیب‌های جدی می‌بیند که به کما می‌رود و دو روز در کما بود که بعد از آن به شهادت می‌رسد.»

■ **یادداشت‌های مصطفی**

برادرم قبل از اعزام به خط نبرد به مادرم گفته بود که من وصیت‌نامه خود را در دفترچه یادداشت‌م نوشتم. ما بعد از شهادت مصطفی آن دفترچه را پیدا نکردیم. مادرم هرگز تماس مصطفی را از جوار حرم بی‌بی‌زینب(س) از یاد نمی‌برد. او می‌گوید: مصطفی زمانی که اعزام شد و به زیارت عمه جان رفت، با من تماس گرفت و گفت من در جوار حرم بی‌بی‌زینب کبری(س) هستم و نایب‌الزیاره شما و خانواده‌ام، اینگونه بود که ما متوجه شدیم مصطفی در سوریه است.»

■ **این قربانی را ببذیرا!**

سجاد می‌گوید: «ابتدا دایم‌آب متوجه شهادت مصطفی شد و مأموریت پیدا کرد که این خبر را به ما بدهد. ایشان در مرحله اول با برادر بزرگم حرم اید و ایشان هم پیگیر و قرار شد فردای آن روز به همراه پدر و یکی دیگر از دوستان راهی معراج شهدای تهران شوند تا پیگیر مصطفی را شناسایی کنند. این در حالی بود که مادر و بقیه اعضای خانواده از شهادت مصطفی بی‌خبر بودند، اما در این مدت همه اعضای خانواده خواب برگشت مصطفی را می‌دیدند که بسیار هم خوشحال بود. همه فکر می‌کردیم همین روزهاست که مصطفی به خانه باز گردد. هرگز در تصور شهادت ایشان نبودیم. همه خودمان را مهیای بازگشت او کرده بودیم، غافل از اینکه او از شهادت به خانه می‌آید. روز موعود به معراج شهدا رفتیم. پدرم که پیگیر مصطفی را آید، غمی بر چهره‌اش پیدا شد، اما استوار ایستاد و گفت خدایا این مصطفای ما را از ما قبول بگردان. ما به قم برگشتیم و آشفته از اینکه چگونه می‌خواهیم این خبر را به مادر بدهیم. همه جمع شدیم تا آرام‌آرام این خبر را به مادر بگوئیم. وارد خانه شدیم. مادر روی مبل نشسته بود. دامادمان گفت: مصطفی کمی مجروح شده‌امین طور داشت شرح ماقوع می‌داد که مادر که لبخند ز بیایی بر لب داشت گفت: من می‌دانم مصطفی شهید شده. من او را در راه حضرت زینب(س) داده‌ام، غمی ندارم.»

اما خواهر بزرگم خیلی بی‌تابی می‌کرد. چند روزی گذشت و هیچ حرفی نمی‌زد. یک شب خواب مصطفی را دید که مصطفی او را در آغوش گرفته و به ایشان گفته بود: خواهر جان بی‌تابی نکن! من کنارانت هستم، خیلی جای خوبی دارم و بعد از آن خواب خواهرم آرامش عسیمی پیدا کرد. ما مراسم باشکوهی برای او در قم برگزار کردیم و الحمدلله حضور مردم شهیدپرور در این مراسم یکی از خاطرات آن روزها بود.»

■ **عند ربهم یرزقون...**

سجاد در پایان می‌گوید: «یاد مصطفی قلب من را به درد می‌آورد و دلنگو او می‌شوم. این دلنگی برای ما همیشگی است اما می‌دانیم که او با هر آرزویش رسید و عند ربهم یرزقون شد. او به وقت نیاز به کمک ما می‌آید و همان طور که خودش در خواب به خواهرم گفته بود، همیشه در کنار ما حضور دارد. ان‌شاءالله که شفاعت او شامل حال ما شود.»

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از مسئولان برگزارکننده غرفه لشکر فاطمیان در نمایشگاه کتاب تهران

کار فرهنگی با گذشت از منیت‌ها ممکن می‌شود

برای ما بود. خانواده شهید محمدجعفر حسینی (ابوزینب) هم از غرفه ما بازدید کردند.»

■ **از خاتون و قوماندان تا ناهمزاد**

وی درباره کتاب‌های موجود در غرفه فاطمیان می‌گوید: «کتاب‌های ما در چند بخش بود، بخش اول کتاب‌های مربوط به فاطمیان و شهدای افغانستانی مدافع حرم، بخش دوم مربوط به آثاری درباره رزمندگان افغانستانی هشت سال دفاع مقدس و حضورشان در جنگ تحمیلی، بخش سوم کتاب‌های شعر و رمان از شاعران و نویسندگان افغانستانی و بخش چهارم مجموعه کتاب‌هایی درباره شرایط فرهنگی و اجتماعی افغانستان. در غرفه ما حدود ۵۰جلد کتاب در موضوعات ذکر شده جهت نمایش و معرفی وجود داشت. همچنین کتاب‌های شاخصی مثل کتاب خاتون و قوماندان، کتاب ابوباران، کتاب از دشت لیلی تا جزیره مجنون و کتاب ناهمزاد از جمله کتاب‌های شاخص ما جهت معرفی شهدا بود.»

■ **جهاد تبیین به سبک شهدا**

اسماعیل علیزاده از اعضای اتحادیه دانشجویان فاطمیان در پایان به خاطراتی که در غرفه فاطمیان برای‌شان رقم خورده است، اشاره می‌کند و می‌گوید: «یک خاطره دیگر در غرفه هم این بود که یک بار یک خانم بدحجاب به غرفه ما آمد و در مورد شهدای فاطمیان سؤال کرد و گفت که خیلی به این شهدا علاقه دارد. وقتی ما کمی در مورد شهدا صحبت کردیم، برای نمونه در فرصتی که داشتیم نحوه شهادت شهید رضا اسماعیلی (شهید بی‌سر فاطمیان) را برای ایشان تعریف کردیم، اشک در چشمانش حلقه زد و بسیار ناراحت شد. همچنین در مورد شهدای دیگر فاطمیان مانند شهید ابراهیم صدرزاده و شهید عطایی برایش صحبت کردیم. ایشان از ما تشکر کرد و گفت همه تلاش خود را برای معرفی شهدای فاطمیان در میان دوستانش انجام خواهد داد. این برای ما بسیار خوشایند بود.»

درد

شکر خدا بر پایی غرفه لشکر فاطمیان نتیجه و بازخورد خیلی خوبی داشت. بسیاری از بازدیدکنندگان ما از اقصاشر مختلف جامعه بودند، از پیر و جوان با نگاه‌های مختلف سیاسی و عقیدتی، حتی از کشورهای دیگر. خدا را شکر بازخورد خیلی خوبی نسبت به غرفه ما داشتند و از آن استقبال کردند. ما هم توانستیم تا حدودی به سؤالات و مباحثی که در مورد فاطمیان و افغانستان داشتند، پاسخ دهیم. ما در روزهای برپایی نمایشگاه شاهد حضور پرشور مردم در غرفه فاطمیان بودیم. الحمدلله دوستان عزیزمان ما را در این مسیر همراهی کردند. تعدادی از دانشجویان که خودشان هم جزو خانواده شهیدا بودند، در برپایی و معرفی کتاب‌ها در این غرفه خیلی به ما کمک کردند.

دهیم. ما در روزهای برپایی نمایشگاه شاهد حضور پرشور مردم در غرفه فاطمیان بودیم. الحمدلله دوستان عزیزمان ما را در این مسیر همراهی کردند. تعدادی از دانشجویان که خودشان هم جزو خانواده شهدا بودند، در برپایی و معرفی کتاب‌ها در این غرفه خیلی به ما کمک کردند. عزیزاده در ادامه از حضور بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان هم برای‌مان می‌گوید: «شکر خدا این کار ما نتیجه و بازخورد خیلی خوبی داشت. بسیاری از بازدیدکنندگان ما از اقشار مختلف جامعه بودند از پیر و جوان با نگاه‌های مختلف سیاسی و عقیدتی، حتی از کشورهای دیگر. خدا را شکر بازخورد خیلی خوبی نسبت به غرفه ما داشتند و از آن استقبال کردند. ما هم توانستیم تا حدودی به سؤالات و مباحثی که در مورد فاطمیان و افغانستان داشتند، پاسخ

همچنین از اهداف دیگر ما برای برگزاری این غرفه، معرفی برخی از آداب و رسوم افغانستان بود، برای همین منظور با همراهی دوستانم تصمیم گرفتیم غرفه‌ای را تدارک ببینیم تا ابتدا مجموعه کتاب‌های شهدای فاطمیان و شهدای افغانستانی هشت سال دفاع مقدس را در آن معرفی کنیم و برخی از کتاب‌های شعر و رمان نویسندگان افغانستانی در موضوعات مختلف را به نمایش دربیاریم. نتیجه این دغدغه، پیگیری و همکاری مسئولان شد غرفه‌ای به نام «فاطمیان» در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران.

شهید مصطفی صدرزاده در جایی گفته است: «برای کار فرهنگی باید منیت را کنار گذاشت.» به نظر ما هم باید در کارهای فرهنگی

منیت را کنار گذاشت و فقط برای رضای خدا کار کرد و ان‌شاءالله با توکل بر خدا به اهداف خود رسید.»

■ **حضور پرشور مردمی**

علیزاده در ادامه از حضور بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان هم برای‌مان می‌گوید: «شکر خدا این کار ما نتیجه و بازخورد خیلی خوبی داشت. بسیاری از بازدیدکنندگان ما از اقشار مختلف جامعه بودند از پیر و جوان با نگاه‌های مختلف سیاسی و عقیدتی، حتی از کشورهای دیگر. خدا را شکر بازخورد خیلی خوبی نسبت به غرفه ما داشتند و از آن استقبال کردند. ما هم توانستیم تا حدودی به سؤالات و مباحثی که در مورد فاطمیان و افغانستان داشتند، پاسخ

■ **میبنا شانلو**

یکی از غرفه‌های موجود در سعی و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران غرفه‌ای به نام فاطمیان بود؛ و توجه بسیاری از بازدیدکنندگان این نمایشگاه را به همراه داشت. این غرفه که به همت برخی از خانواده‌های شهدای دانشجویان افغانستانی و تعدادی از خانواده‌های فاطمیان را در حوزه نشر و آثار مکتوب به مخاطبان عرضه کند. برای آشنایی با چند و چون این غرفه با اسماعیل علیزاده از اعضای اتحادیه دانشجویان فاطمیان و از مسئولان این غرفه هم‌کلام شدیم. متن پیش‌رو ما حاصل این هم‌کلامی است. ■■■

■ **غرفه‌ای به نام فاطمیان**

همان ابتدای ورود به راه‌روی منتهی به غرفه فاطمیان تصاویر شهدای فاطمیان خودنمایی می‌کند؛ تصاویری از شهیدان ابو حامد، فاتح، ابوزینب، مهدی صابری و مصطفی کریمی.

شاید به جرئت بتوان گفت که این غرفه همه زیبایی‌اش را مرهون سلیمانی است که گاهی دوربین‌های بازدیدکنندگان روی آنها زوم می‌شود؛ ماکت‌هایی به قد و قامت بازدیدکنندگان از نمایشگاه که برای لحظاتی میهمان غرفه شده‌اند.

اسماعیل علیزاده یکی از دانشجویان افغانستانی است که فعالیت زیادی در غرفه فاطمیان دارد. او از چرایی برگزاری این غرفه در نمایشگاه می‌گوید: «ما جمعی از دانشجویان افغانستانی هستیم که دغدغه فرهنگی و انقلابی داشتیم و به صورت خودجوش تصمیم گرفتیم جهت معرفی و زنده کردن یاد و نام شهدای افغانستانی و شهدای لشکر فاطمیان و جبهه مقاومت دست به کار شویم.